

بر افروز و وفا

از

داکتر اسدالله شعور



چنانکه در تقریظ بریادداشت‌های زنده‌یاد حبیب‌زاده در آغاز کتاب یاد گردید؛ او خاطراتش را به یادکردِ یکی، دو مورد از مراحل مختلفِ اساسگزاری و رشد رادیوی کشور بسنده نموده است. چون دو تن از دانشمندان و هنروران دیگر کشور هریک استاد خلیل الله خلیلی و هنرمندِ موسیقی و نویسنده‌ی معروف گل احمد شیفته که هردو در مراحلِ آغازینِ رادیو کابل با این دستگاه همکار بودند؛ خاطره‌های کوتاه‌شان را درین مورد ثبت صفحات تاریخ ساخته‌اند که خوشبختانه هردو در اختیار این قلم قرار داشت. از آنجاییکه این خاطره مد و تکمیل‌کننده‌ی خاطراتِ حبیب‌زاده قرار دارند؛ با کسبِ اجازه‌ی جناب نصیر صمدیار و محترم فاروق حبیب‌زاده در اخیرِ رساله‌ی حاضر به‌عنوان برافزودها آورده می‌شود تا در پاره‌ی از مواردِ مُکملِ مطالبی باشد که در صفحاتِ پیشین از نظرِ خواننده‌ی گرامی گذشته است.

استاد خلیلی در خاطراتش که به‌تشویق و همکاری دخترِ ارجمندش خانم ماری خلیلی به‌شکلِ شفاهی روی نوار به‌ثبت رسانده و در سالیان اخیر توسط دوستِ ارجمند محمدقوی کوشان مدیر هفته‌نامه‌ی امید - منتشره‌ی ایالت ویرجینیای امریکا - به‌روی کاغذ انتقال داده شده؛ و در سال ۲۰۱۰ء

در همانجا به صورت کتاب به چاپ رسیده است؛ یادآوری جالبی از مجالس نویسندگان برنامه های رادیو و تعمیر کلوپ رادیو دارد که پیش از آغاز نشرات این رسانه و در سالهای نخستین آن صورت می گرفت. این یادآوری از صورت تهیه ی مطالب برای برنامه ها و فضای حاکم بر مجالس گرفته تا اساسگذاری کلوپ رادیو در چمن حضوری را در بر می گیرد.

تعمیر کلوپ رادیو که حبیب زاده تنها ازان نام برده؛ ولی استاد ازان به تفصیل یاد کرده است؛ پسان ها به قهوه خانه ی چمن حضوری مسما گردید و در زمان حاکمیت حزب به اصطلاح دموکراتیک خلق مقر اتحادیه های کارگری شد که در زمان اقتدار پرچی ها، نطق سابق برنامه ی بلوچی رادیو - ستار پردلی - در رأس آن قرار داشت. به هر حال این ساختمان که تا سال ۲۰۰۸ موجود بود؛ شاید امروز نیز پا برجای باشد.

چون خاطره ی استاد به صورت شفاهی ثبت نوار گردیده بود؛ به عین صورت در کتاب خاطرات ایشان ضبط گردیده است که این صورت یادکرد خاطره های او شایسته ی شان و مقام استاد بزرگی چون خلیلی نیست؛ ازین سبب در پایین به نقل آن به زبان نوشتاری می پردازیم.

«در هنگامی که رادیو افغانستان تأسیس شد؛ سردار نعیم خان چون وزیر معارف بود، باید رادیو را هم اداره می کرد. او در اجراءات خویش چنان وا می نمود که از سالها به این طرف متخصص نشرات رادیو بوده است؛ حال آنکه افغانستان برای نخستین بار صاحب رادیو شده بود؛ و از سوی دیگر زنده یاد استاد صلاح الدین خان سلجوقی که یکی از رجال دانشمند و عالم بزرگ کشور بود؛ در آن وقت ریاست مطبوعات را بر عهده داشت. بیچاره سلجوقی پخته سال و دانشمند آزموده، مجبور بود که دست بسته در جزئیات و کلیات امور از والا حضرت سردار نعیم خان هم روزه هدایت بگیرد.

بنابر هدایت و نقشه ی شخص او در مقابل مسجد عیدگاه کابل عبارت جدیدی ساختند که به نام کلوپ رادیو مسما گردید؛ شاید هنوز هم ویرانه

های آن موجود باشد. این ساختمان از اسلوبِ عمارت‌های شرقی و اسلوبِ اصیلِ عمارت‌های افغانی به کلی جدا بود؛ شکلِ ظاهریِ آن از دور، بیشتر به یک کلاهِ فرنگی می‌ماند.

این تعمیر، در زمستان گرم نمی‌شد و در تموز انسان را از گرمی هلاک می‌ساخت و جنابِ والا حضرت دستور داده بودند که همه نویسندگانِ افغانستان هفته‌ی دو - سه بار درین محلِ عصرانه گردِهم آمده، برای رادیو مضامینی تهیه کنند. بدبختانه اسم بنده نیز در جمله‌ی این اشخاص بود. قرار هدایتِ والا حضرت ما را به کمیته‌های کوچکی تقسیم کردند و اسم مرا در کمیته‌ی ادبیات و تاریخ نوشته بودند. پس مجبور بودم که با سایر اعضای این دو کمیته در آنجا مجالسی داشته باشیم.

قبل از آغازِ نشراتِ رادیو؛ ما باید مقالاتی می‌نوشتیم تا برای نشر در رادیو آماد باشد؛ صدها، صدها مقاله را پیش از آغازِ نشراتِ رادیو آماده ساخته، در دفترها و دوسیه‌ها گذاشتیم. هر روزِ شنبه می‌رفتیم و روزهایی که خودِ والا حضرت تشریف نمی‌آوردند، فضای خوش و آزادی بر مجالس حاکم بود. از قصه‌ها، و تبادلِ افکارِ همدیگر لذت می‌بردیم؛ اما به‌مجردی که والا حضرت تشریف می‌آوردند؛ دیگر صداها خاموش می‌شد و سرها پایین می‌افتید. دیگر کسی مجالِ یک کلمه حرف زدن را هم نداشت.

مقالاتی را که نتیجه‌ی پژوهش‌های ما در عرصه‌های ادب، تاریخ، فلسفه، شرعیات، منطق، ریاضیات و امثال اینها صورت گرفته، به‌صد خون دل و زحمتِ زیاد تهیه شده بود؛ مجبور بودیم که یکایک در حضورِ والا حضرت بخوانیم؛ و تعجب این بود که او نیز نقد می‌کرد و باید نقد شان بدون چون و چرا پذیرفته می‌شد. و قابلِ قبولِ همه واقع می‌گردید. گاهی نیز اتفاق می‌افتاد که برخی از جوانان به‌نوشته‌ی خود پافشاری می‌کردند یا مأخذ می‌آوردند ولی دلیل و برهان شان نمتنها که طرف توجهی والا حضرت قرار نمی‌گرفت؛ بلکه چنین مقاومت‌ها آنان را آهسته، آهسته از کلوب خارج می‌کرد.

درین حیض و بیض، سردار به این عقیده افتاد که باید افغانستان، همچنانکه استقلال سیاسی دارد؛ یک استقلال فرهنگی و لسانی هم حاصل کند. او در حالی که زبان پشتو را به کلی نمی دانست؛ به این زبان توجه بسیاری مبذول داشته، در کابل پشتو توله را تأسیس کرد که ما هم عضویت آن را داشتیم. هر روز به آنجا رفته، کار می کردیم. گمان می کنم مرحوم گل پاچا الفت که یکی از سخنوران نامور و از رجال صالح انقلابی، مردانه و شجاع افغانستان بود؛ در پشتو توله به حیث رییس کار می کرد. عبدالحی حبیبی هم گاهی آنجا می بود. عبدالرؤف بینوا و جوانان دیگر نیز هر کدام در آنجا در پی کارهای پژوهشی می دویدند. بدبختانه بعداً فهمیده شد که از روی قصد و و یا غیر عمد جریان به ترتیبی آمد که این مسأله در میان دری زبانان و پشتو زبانان فاصله ی بزرگی را به میان آورد.^۱



تصویر کابل راغب که در چهار محرم روزی کابل و شب از ملائی رسم کشیده قرار دارد

۱ - ماری خلیلی و افضل ناصری. یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی. ویرجینیا: ناشر ماری خلیلی و افضل ناصری. جولای ۲۰۱۰. صص ۱۸۶ - ۱۸۷.